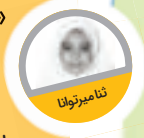


هدیه‌ای از طرف دوست



نانا میرزوانا

«ستاره» چندتا جامدای داشت. یکی را بابا برایش خریده بود، یکی دیگر را معلمش به او جایزه داده بود و مادر بزرگش هم از سفر برایش یک جامدای پارچه‌ای سوغات آورده بود.

جامدای‌های ستاره یکی از دیگری قشنگ‌تر بود. مینا تصمیم گرفت یکی از جامدای‌هایش را به دوستش که جامدای‌اش خراب شده بود، هدیه بدهد. گنجشک‌ها هم انگار از این کار ستاره خوش حال بودند و داشتند همه با هم روی درخت جیک جیک می‌کردند. صدایشان شاد بود. ستاره با خودش گفت: «گنجشک‌ها هم با این کار من موافق‌اند.» بعد پیش مادرش رفت و به او گفت: «اجازه هست یکی از جامدای‌هایم را به دوستم هدیه بدهم؟» مادر ستاره

به علامت بله، سرش را تکان داد و لبخندی به او زد. حالا دیگر ستاره مطمئن شده بود دارد کار درستی انجام می‌دهد.

ستاره داشت هدیه‌اش را کاغذکادو می‌پیچید و روی آن می‌نوشت هدیه‌ای از طرف دوست که مادر بزرگ وارد اتاق شد و گفت: «داری چه کار می‌کنی دخترم؟» ستاره ماجرا را تعریف کرد. مادر بزرگ دستی به سر ستاره کشید و او را بوسید و گفت: «آفرین، چه کار خوبی! تو دختری سخاوتمند هستی. بخشندگی یکی از کارهای خوب است. پیغمبر و امامان همه بخشنده بودند. حضرت فاطمه [س]، هم دختر پیغمبر [ص]، هم بانویی بخشنده بودند و به نیازمندان کمک می‌کردند.»

بعد هم برای ستاره تعریف کرد که چطور حضرت فاطمه [س] بهترین لباس خودش را به فقیری که نیازمند بود، بخشیده بودند. ستاره خیلی خوش حال بود که می‌تواند فردا دوستش را با هدیه‌اش شاد کند.

